



# فقه نظام‌ساز

فصلنامه علمی - پژوهشی  
سال دوم، شماره هشتم، زمستان ۱۴۰۲

## جریان‌شناسی فقه تمدن‌ساز در حوزه‌ی علمی‌هی معاصر

مسعود فیاضی<sup>۱</sup>

روح‌الله محمدی<sup>۲</sup>

### چکیده

«تمدن» واژه‌ای است که به مجموعه‌ای به هم پیوسته از جهان‌بینی، ایدئولوژی، اصول اخلاقی، الزامات رفتاری، عادت‌ها و ساختارهای معرفتی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اشاره دارد که همه‌ی واحدهای تاریخی را شکل می‌دهد که به دلیل همان عناصر، قابل تمییز از بقیه است. برخورداری از «جامعه» و همچنین «حکومت» مستقر، که براساس قوانین و زیرساخت‌های دانشی و معرفتی برخاسته از مقبولات تمدنی اداره شوند، شرط تحقق هر تمدنی است.

پس از ظهور اسلام، مختصات تمدنی جدیدی مبتنی بر آموزه‌های دینی بروز کرد که در نهایت منجر به شکل‌گیری تمدن پرفروغ اسلامی در اعصار گذشته شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز تمدن جدیدی در حال شکل‌گیری است که مبتنی بر تعالیم مکتب اهل بیت (ع) بوده و «تمدن نوین اسلامی» نام گرفته است. حال سؤال اصلی نوشتار حاضر این است که چه رابط‌های میان فقه و تمدن‌سازی برقرار است و فقه حکومتی چگونه به تمدن‌سازی اسلامی کمک می‌کند؟

به نظر می‌رسد که در این تمدن، فقه که بیانگر بایدها و نبایدهای فردی، اجتماعی و حکومتی است، نقش ویژه‌ای در شکل‌دهی به ساختارهای فرهنگی و اجتماعی این تمدن داشته باشد. از این جهت در سده‌ی اخیر، متناسب با رخداد‌های سیاسی و اجتماعی متعددی که در نهایت منجر به پیروزی انقلاب اسلامی شد، مباحث قابل توجهی بین فقها در خصوص ارتباط فقه با این فرایند مطرح شد، که دانستن آنها برای استفاده از ظرفیت‌های مختلف فقه‌های موجود در ساخت تمدن جدید ضروری است.

بحث تشکیل حکومت توسط فقیه در زمان غیبت و نوع آن حکومت به‌عنوان یکی از مبادی کلامیه‌ی مهم فقه‌ساز و همچنین نوع رویکردی که در فقه برای استنباط احکام اتخاذ می‌شود، دو عامل مهمی هستند که موجب پدید آمدن نظرات گوناگون در خصوص نقش‌آفرینی فقه در این میانه شده‌اند. در این مقاله تلاش شده است مبتنی بر این دو عامل، جریانات فقهی مختلف از هم تفکیک گردند و ظرفیت هرکدام در تمدن‌سازی نوین نشان داده شود.

**واژگان کلیدی:** تمدن، فقه تمدن‌ساز، رویکردهای فقهی، فقه نظام، حوزه‌ی علمی‌هی، حکومت دینی.

۱. عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی و مدرّس سطوح عالی حوزه‌ی علمی‌هی قم

۲. مدرّس سطوح عالی حوزه‌ی علمی‌هی قم.

\* این مقاله با حمایت دبیرخانه همایش بین‌المللی یکصدمین سالگشت بازتأسیس حوزه‌ی علمی‌هی قم و دستاوردها و نکوداشت آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره) تألیف شده است.



## مقدمه

تمدن مجموعه‌ی منسجم و درهم‌تنیده‌ای است که اجزای آن به‌هم پیوسته و مرتبط هستند و این انسجام و ارتباط برآمده از جهان‌بینی خاص آن تمدن و ایدئولوژی برآمده از آن است. (هاتینگتون، ۱۳۷۸: ۶۱؛ بیروآلن، ۱۳۷۵: ۴۷) در نزد اندیشمندان، تمدن دارای قوانین اخلاقی، نظم اجتماعی، دانش‌های مورد نیاز زندگی اجتماعی، آداب و سنن و سبک زندگی مردم جامعه است که براساس همان جهان‌بینی و ایدئولوژی مختار آن تمدن تعریف می‌شود. از این جهت است که در هر تمدن میان روابط انسان‌های یک جامعه نظم و هماهنگی وجود دارد و تضادها و تزاخم‌های ویرانگر منتفی یا به حداقل می‌رسند و بدین‌سان موجب رشد و کمال می‌شوند.

در این محیط، زندگی اجتماعی افراد و گروه‌های آن موجب بروز و به فعلیت رسیدن استعدادها و سازنده‌ی آنها می‌شود. (جعفری، ۱۳۷۱: ۲۳۳) بر این اساس، تمدن وقتی محقق می‌شود که جامعه در شرایط رشد و پیشرفت قرار گیرد و صورتی متعالی یابد. بنابراین به محض تشکیل جامعه، تمدن شکل نمی‌گیرد؛ بلکه باید جامعه از لحاظ کیفی و کمی به مرتبه‌ای از بلوغ و رشد اجتماعی برسد که بتواند واجد مختصات و ویژگی‌های ذاتی یک تمدن شود. از این جهت، در تعاریف تمام تمدن‌پژوهان، برخورداری از حکومت، شرط اصلی حرکت به سمت ایجاد یک تمدن دانسته شده‌است. دلیل آن هم این است که رشد مزبور به معنای به عینیت رسیدن نظم اجتماعی، اخلاق، اندیشه، سبک زندگی و هر آنچه در تحقق یک تمدن اثرگذار است، می‌باشد و تحقق آنها نیز بدون وجود حاکمیت و برخورداری از ضمانت اجرا امکان‌پذیر نخواهد بود.

نکته‌ی دیگر این است که در تمدن‌سازی هرچه حکومت حاکم بر جامعه دارای منطق و نظامات مستحکم‌تری باشد، جامعه به سمت ایجاد تمدن فاخرتری گام برخواهد داشت و تمدن حاصل‌شده تمدنی مترقی‌تر و متعالی‌تر خواهد بود. با این توضیح مشخص می‌شود که در بین فقها، کسانی که قائل به تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت هستند، امکان ایجاد تمدن جدید اسلامی را فراهم می‌بینند؛ ولی



آنهایی که قائل به مشروعیت حکومت اسلامی در زمان غیبت نیستند، اساساً تحقیق و ایجاد تمدن جدید اسلامی را منتفی می‌دانند.

در نزد گروه اول، حکومت اسلامی در نظام بایدها و نبایدهای خود باید مبتنی بر فقه و اخلاق اسلامی عمل کند و از این جهت، کارآمدی این حکومت در رسیدن به اهداف خود کاملاً موکول به پشتیبانی فقهی قوی از آن است. بنابراین، به دلیل این‌که تشکیل حکومت، مقدمه‌ی تشکیل تمدن جدید است و کارآمدی حکومت نیز به پشتیبانی مؤثر و پویای فقه از آن است، پس چیستی فقهی که قرار است پشتیبان حکومت اسلامی باشد و نظام‌های رفتاری آن را معلوم کند، در تعالی و کمال تمدن جدید بسیار مؤثر بوده‌است و دارای نقش است.

از این جهت، سؤال اصلی این خواهد بود که چه فقهی دارای چنین ظرفیتی است که براساس رویکردهای مناسب جامعه‌پردازی و حکومت‌سازی بتواند تمدنی فاخر و پیشرفته را پدید آورد. زیرا اگر تمدن‌سازی مستلزم جامعه‌سازی و تشکیل حکومت باشد، پس اگر فقهی نتواند نیازهای فقهی جامعه و حکومت مسلط بر آن، به‌خصوص با پیچیدگی‌های جوامع امروزی را تأمین کند، هرگز دارای نقش مؤثر در این میانه نخواهد بود و ثمره‌ی آن نیز قوانین اجتماعی تمدن‌ساز نخواهد شد. مسلماً بخش مهمی از این فقه، به زاویه‌ی دید و رویکرد فقهی بازمی‌گردد که می‌خواهد احکام آن را از منابع استنباط کند؛ زیرا بخش عمده‌ای از فقه، ماحصل استظهارات فقیه از منابع نقلی است.

بنابراین، زاویه‌ی دید و رویکرد فقیه در استظهاراتش در ساختن فقه جامعه‌ساز حکومتی و در نتیجه تمدن‌ساز بسیار تأثیرگذار است. دلیل آن هم این است که راهبرد اصلی فقها در استنباط از منابع نقلی تمسک به اصالة الظهور است. در نتیجه، زاویه‌ی دید (رویکرد) فقیه در نوع استنباط فقهی او از منابع و در نتیجه نوع فقهی که تولید می‌کند، بسیار مؤثر است. پس اگر زاویه‌ی دید او صرفاً فردی باشد، فقه او در جامعه‌پردازی، کارآمدی حکومت و در نتیجه در تمدن‌سازی فروغی نخواهد داشت و اگر با رویکردی اجتماعی و حکومتی به منابع مراجعه کند، استنباطات او براساس



اقتضانات اجتماعی و در نتیجه تمدنی شکل خواهد گرفت.

نکته‌ی قابل توجه این‌که با تشکیل حکومت اسلامی ایران که حاصل پیروزی انقلاب اسلامی بود، به دلیل تحقق مهم‌ترین گام تمدن‌سازی، عملاً فرایند تمدن‌سازی نوین اسلامی آغاز شده‌است و به دلیل این‌که رهبران این انقلاب و حکومت دالّ مرکزی و هدف اصلی این حکومت را پیاده‌سازی توحید و اداره‌ی جامعه براساس بایدها و نبایدهای فقهی دانسته‌اند، نقش فقه در این میانه بسیار پررنگ خواهد بود؛ اما فقهی که اکنون در حوزه‌های علمیّه محل بحث است، انواعی دارد و با وجود این‌که همه در منابع یکسانند، ولی به دلیل مبادی کلامیّه متفاوت در تشکیل یا عدم تشکیل حکومت و همین‌طور در زاویه‌دیدهای متفاوت فقهای آنها، نظام مسائل متفاوتی را پیش‌رو قرار داده‌اند؛ زیرا در سده‌ی اخیر به‌ویژه بعد از واقعه‌ی جنبش توتون و تنباکو و همچنین انقلاب مشروطه، مباحث مختلفی در خصوص مشروعیت یا عدم مشروعیت حکومت اسلامی در زمان غیبت، حدود و ثغور و نحوه‌ی اداره‌ی آن در بین فقها مطرح شد که اتخاذ مبنا در آنها چستی فقه تولیدی را کاملاً تحت تأثیر قرار می‌داد.

در مواردی نیز که قائل به مشروعیت حکومت بودند مبانی متعدّد در زاویه‌ی دید معیار در استظهارات، تنوع زیادی را پدید آورده‌است. شناخت این جریانات فقهی کمک می‌کند دیدگاه‌های فقهی‌ای که در فرایند تمدن‌سازی نوین اسلامی می‌توانند کارایی بیشتری داشته باشند، شناخته شوند و ورود آنها به عرصه‌ی حکمرانی تسهیل و سرعت بیشتری پیدا کند. از این جهت، در این مقاله بنا داریم براساس دو معیار: الف. جواز یا عدم جواز تشکیل حکومت اسلامی برای فقیه در زمان غیبت، که جزو مبادی کلامیّه‌ی فقه است و ب. رویکردهای فقهی فقها که به زاویه‌ی دید و نوع استظهارات آنها از منابع نقلی بازمی‌گردد، به بررسی جریانات فقهی حوزه‌های علمیّه در سده‌ی اخیر پردازیم.

مرادمان نیز از جریانات فقهی، اندیشه‌های فقهی برجسته‌ای است که در عین تمایز با بقیّه‌ی اندیشه‌ها دارای تأثیر قابل توجهی در محیط حوزه‌ی علمیّه و جامعه بوده‌است و طرفداران قابل توجهی نیز در بین حوزویان و جامعه دارند. به‌منظور



ساماندهی بهتر به مطالب، ابتدا به توضیح رویکردهای فقهی و نحوه‌ی تأثیرشان در تمدن‌سازی پرداخته‌است و سپس جریانات فقهی مختلف را با دو معیار اصلی جواز یا عدم جواز تشکیل حکومت برای فقیه در زمان غیبت و همچنین نوع رویکرد فقیه در استنباطات فقهی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

## رویکرد فقهی تمدن‌ساز

قرآن کریم و سنت دو منبع اصلی و مهم در استخراج حکم شرعی هستند که راهبرد فقها برای استفاده از آنها تمسک به ظهور کلام است. به همین دلیل است که استظهارات فقیه مهم‌ترین نقش را در دستیابی او به حکم شرعی دارد. نکته‌ی قابل توجه این است که استظهار فقیه از متون دینی کاملاً به منظومه‌ی فکری و زاویه‌ی دید برآمده از آن بستگی دارد؛ زیرا این زاویه‌ی دید کاملاً نوع ظهورگیری را متفاوت می‌کند.

مطالعه‌ی آثار فقها نشان می‌دهد که سه رویکرد در استظهارات ایشان قابل طرح است که عبارتند از: رویکرد فردی، اجتماعی و حکومتی. هرچند سابقه و فراوانی آنها با هم نیست و برخی شیوع بیشتری دارند؛ زیرا برخی از آنها محصول بازاندیشی در ماهیت فقه و اجتهاد سنتی از یک‌سو و اقتضانات دنیای جدید و تحولات محتوای جدی در عرصه‌ی مناسبات و روابط اجتماعی از سوی دیگر می‌باشند، (واعظی، ۱۳۹۸: ۱۱) بر این اساس، در ادامه ابتدا هریک از رویکردهای مزبور را تعریف می‌کنیم و سپس نشان می‌دهیم کدام‌یک از آنها با اقتضانات تمدنی قرابت بیشتری دارند.

### ۱. رویکرد فردی

یکی از رویکردهای رایج به فقه، رویکرد فردی است. در فقه فردی موضوع و مکلف، فرد بما هو فرد صرف نظر از ارتباطات اجتماعی‌اش می‌باشد و تمامی موضوعات و مسائل با لحاظ شرایط فردی مکلف مورد تحلیل قرار گرفته‌است و براساس آنها حکم موضوع به‌عنوان وظیفه‌ی فرد معلوم می‌شود. در نتیجه، در رویکرد فردی اقتضانات و مناسبات اجتماعی فرد در نظر گرفته نشده‌است و حکم هر موضوع



برای او متناسب با اقتضانات فردی او صادر می‌شود. در این فقه موضوع فقه و فقاہت از محدوده‌ی افعال افراد فراتر نمی‌رود. (همان: ۱۳) طبیعتاً مسائل اجتماعی و حکومتی در دستور کار این رویکرد نیست و حکومت و سیاست نقش معناداری در استنباطات بازی نمی‌کنند و رسالت و قلمرو فقه در پیوند با حاکمیت سیاسی تعریف نمی‌شود. (همان: ۱۶-۱۷)

طبیعتاً این فقه، فقهی است که برای اداری امور دینی یک فرد یا حداکثر دایره‌ی محدودی از زندگی اجتماعی فرد مثل مسائل مربوط به خانواده و امثال آن کاربرد دارد. (بیانات در هشتمین سالگرد امام خمینی، ۱۳۷۶/۳/۱۴) این رویکرد در بخش عمده‌ای از فقه فعلی شیعه غالب بوده است. مقام معظم رهبری تأکید دارند که فقهای شیعه در اتخاذ چنین رویکردی در فقه تقصیر یا قصوری نکرده‌اند. زیرا برای آنها مسائل اجتماعی و حکومتی به‌طور جدی مطرح نبوده است؛ چراکه شیعه حکومت نداشته و فقه شیعه نیز به تبع آن نمی‌خواسته است جامعه‌ی سیاسی را اداره کند. از این جهت، فقه شیعه بیشتر از اجتماعی و حکومتی بودن به سمت فردی شدن پیش‌رفته است. (همان)

## ۲. رویکرد اجتماعی

رویکرد اجتماعی، رویکردی است که فقیه در استنباطات خود، روابط و حیثیت‌های اجتماعی مکلف و ارتباطات، لوازم و پیامدهای اجتماعی متعلق حکم را به‌خوبی تحلیل کرده و حکم را متناسب با آنها معلوم می‌کند. به دلیل این‌که مکلفین بالاصالة یا بالتبع اجتماعی هستند و در درون جامعه، هویت خود را پیدا می‌کنند، پس همه‌ی افعال‌شان می‌تواند حیثیت اجتماعی داشته باشد. از این جهت، این رویکرد در همه‌ی ابواب فقه قابل طرح است. طبیعتاً وقتی روابط و حیثیت‌های اجتماعی در مکلف و همین‌طور متعلق حکم دخالت داده می‌شود، چه‌بسا ماهیت موضوع را عوض کند و در نتیجه، حکم متفاوتی نیز بطلبد؛ زیرا موضوع، علت حکم است و وقتی حیثیت‌های دخیل در موضوع تغییر می‌یابند، علت حکم اولیه تغییر می‌کند و در نتیجه حکم قبلی تغییر کرده و حکم جدید می‌طلبد. به‌عنوان مثال، وقتی



در جامعه‌ای، بین خانواده‌ها و افراد یک فامیل تعلق‌ها و تعهدهای عشیره‌ای از بین می‌رود، عنوان عاقله‌ی دیگر بر آنها صدق نمی‌کند؛ از این جهت، در احکامی مانند وجوب دیه‌ی قتل خطایی بر عاقله تغییراتی ایجاد می‌شود؛ زیرا موضوع حکم که عبارت از عاقله بود، بر اثر شرایط اجتماعی تغییر نمود.

علاوه بر این، با توجه به این‌که صرف‌نظر از آحاد مکلفین، جامعه نیز دارای هویت منحاز و مستقلی می‌تواند باشد، پس می‌تواند مورد خطاب قرار گرفته باشد و تکلیفی متوجه آن شود. (منتظری، ۱۴۰۹، ۱: ۶۹۵) در فقه اجتماعی تکالیف جامعه نیز معلوم می‌شود. وجود احکام کفایی در فقه بیشتر ناظر به تکالیفی است که متوجه جامعه است و برای رفع آن عده‌ای از افراد باید به انجام آن قیام کنند؛ البته در برخی از موارد نیز تکالیف مورد توجه جامعه، به گونه‌ای است که افراد از عهده‌ی انجام و امثال آن برنمی‌آیند. در این موارد، تصدّی و مدیریت تحقّق اوامر اجتماعی برعهده‌ی حکومت و افرادی است که از جانب مجتمع بر آنها ولایت و سرپرستی دارند. (همان: ۵۷۰)

از آنجا که تمدن‌سازی منوط به ایجاد جامعه‌ی پیشرفته است، پس این فقه بیش از فقه فردی در مسیر تمدن‌سازی قرار دارد.

### ۳. رویکرد حکومتی

رویکرد حکومتی یک رویکرد و نگاه کلان به کلیت فقه است که فقه را متکفل امر اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی و حل معضلات فقهی و حقوقی ساحت‌های مختلف حیات جمعی می‌داند. (واعظی، ۱۳۹۸: ۵۰) نتیجه‌ی استنباطات فقیه با این رویکرد حصول فقه حکومتی است. فقهی که به معنای فقه‌الحکومه یا فقه سیاسی که صرفاً به حکومت و مسائل آن می‌پردازد و متعلق تکلیف در آن حکومت است، نمی‌باشد؛ بلکه فقه حکومتی فقهی است که با زاویه‌ی دید حکومتی تمام ساختار فقه را شکل داده‌است. لذا شامل همه‌ی ابواب فقه می‌شود. (ایزدهی، ۱۳۹۱: ۶۴) در این فقه حتی اگر فرد، موضوع تکلیف قرار گیرد، از باب فردی از افراد حکومت اسلامی در نظر گرفته می‌شود. (همان) در نتیجه در این نگرش جدید به فقه، همه‌ی ابواب فقهی حتی



عبادات و ابواب مربوط به حقوق خصوصی باید با رویکرد اداری جامعه استنباط شوند. (همان و واعظی، ۱۳۹۸: ۶۲)

از جمله فقهای مهمی که دارای رویکرد فقه حکومتی هستند، امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری هستند. امام خمینی (ره) معتقدند که همه‌ی احکام اسلامی در راستای تشکیل حکومت و بسط عدالت است. (امام خمینی، ۱۴۲۱، ۲: ۶۳۳)

آیت‌الله خامنه‌ای نیز معتقدند: فقه از طهارت تا دیات نه به صورت فردی بلکه باید ناظر به اداره‌ی کشور، اداره‌ی یک جامعه و اداره‌ی یک نظام باشد. (بیانات در آغاز درس خارج فقه، ۱۳۷۰/۶/۳۱) ایشان معتقدند: این نگاه سابقاً در فقه وجود نداشت و امام خمینی بود که فقه را از فقه فردی به سمت فقه اجتماعی و فقه حکومتی و فقهی که نظام زندگی مردم را اداره کند، سوق داد. (بیانات در بیست و دومین سالگرد امام خمینی، ۱۳۹۰/۳/۱۴)

رویکرد حکومتی به فقه، هم متضمن مسائل فقه فردی و هم متضمن مسائل فقه اجتماعی است؛ اما همان مسائل در سطح بالاتر و با نگاه اداری جامعه (نه صرفاً فرد و نه صرفاً جامعه بلکه اداری جامعه) مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرند.

نکته‌ی قابل توجه این‌که در بین قائلین به رویکرد حکومتی در فقه دو رویکرد دیگر نیز وجود دارد که تأثیر بسیاری در کارآمدی و عدم کارآمدی فقه در ظرفیت تمدن‌سازی آن در همه‌ی ابعاد دارد؛ زیرا برخی از ایشان معتقدند: فقه اجتماعی و فقه حکومتی تنها در صورتی به اهداف خود می‌رسند که مسائل خود را به صورت نظام‌مند بررسی و تحلیل نمایند. در نظر ایشان عدم بررسی مسائل فقهی خرد در ذیل نظامات مربوط، موجب عدم دستیابی به نتایج صحیح و کارآمد شده و تبعات منفی در جامعه ایجاد می‌کند.

به همین دلیل، توجه به نظامات مزبور در استنباطات فقه حکومتی یک ضرورت انکارناپذیر است. این نظام‌مندی در دو لایه‌ی کلان و میانی فقه مطرح است. یعنی گاه گفته می‌شود که کلّ فقه، نظام‌مند است و گاه نظام‌مندی به زیربخش‌های فقه نیز نسبت داده می‌شود. در نگاه اول، نتیجه‌ی نظام‌مندی کلّ فقه عبارت از این است که تمام بخش‌های آن به هم مرتبط بوده و ناظر به هم هستند و جملگی ذیل چتر واحدی



قرار می‌گیرند که مبتنی بر مبانی و مبادی مشخصی است و در نهایت نیز غایات و مقاصد خاصی را دنبال می‌کنند.

در لایه‌ی دوم این نظام‌مندی به ساحت‌های مختلف از جمله اقتصاد، سیاست، فرهنگ، خانواده، قضا و... مربوط بوده‌است و نظام اقتصادی، نظام سیاسی، نظام فرهنگی، نظام خانواده، نظام قضا و... را تشکیل می‌دهد و همه‌ی احکام مقولات مزبور را ذیل یک چتر واحد قرار می‌دهد. (علیدوست، سخنرانی در همایش ملی فلسفه فقه نظام، ۱۳۹۸/۹/۶)

در مقابل این گروه، دسته‌ی دیگری وجود دارند که معتقدند اگر متعلق احکام تکلیفی و وضعی فقه حکومتی را نظام‌وار نبینیم نیز مشکلی در رسیدن این فقه‌ها به اهداف خود که توانمندکردن فقیه در اداره‌ی حکومت اسلامی براساس تعالیم اسلام است، پیش نمی‌آید. (فاضل لنگرانی، سخنرانی در درس خارج، ۱۳۹۷/۹/۱۴) رویکرد اول فقه حکومتی را رویکرد فقه حکومتی نظام و رویکرد دوم را رویکرد فقه حکومتی غیرنظام می‌نامیم و در ادامه به توضیح هریک می‌پردازیم.

### ۳-۱. فقه حکومتی نظام

در این رویکرد مسائل فقهی ذیل نظام‌های به‌هم پیوسته و منسجم که به نوعی همان نظام‌های اداره‌ی کشور هستند، مورد تحلیل و واکاوی قرار می‌گیرند. طبیعتاً این رویکرد در پاسخگویی به نیازهای فقهی حاکمیت بسیار کارآمدتر است؛ زیرا مسائل اداره‌ی کشور، آن‌هم با اقتضانات پیچیده‌ی جوامع امروزی، بسیار درهم‌تنیده و به‌هم مرتبط هستند و از این جهت نیازمند بررسی همه‌جانبه هستند. (ارسطا، ۱۳۹۰: ۱۷۸-۱۸۰) پیش‌فرض این سخن این است که اسلام دارای نظام‌های مختلفی مانند نظام اقتصادی، سیاسی، مدیریتی، فرهنگی، آموزشی، خانواده و... است که فقه نظام، احکام مربوط به این نظام‌ها را بیان می‌کند.

طبیعتاً هریک از این نظام‌ها دارای اجزائی هستند که در عین گوناگونی، نوعی وفاق و سازگاری با هم دارند و در تعامل با یکدیگر عمل می‌کنند و هویت متمایزکننده‌ای نسبت به بقیه‌ی نظام‌ها دارند و در نهایت دارای غایتی بیرونی هستند که همگی برای



دست‌یابی به آن کنار هم قرار گرفته‌اند. (رشاد، علی‌اکبر، سخنرانی در همایش ملی «فلسفه فقه نظام»، ۱۳۹۸/۹/۶)

مقام معظم رهبری معتقدند که مسائل حکومتی باید در ذیل نظام‌ها و در ارتباط با هم مورد تحلیل و بررسی قرار گیرند. ایشان اساساً مجموعه دستگاه مدیریتی کشور را متشکل از نظام‌های اداره‌ی کشور می‌دانند و معتقدند که فقه مطلوب، فقه پشتیبانی‌کننده از این نظامات است. (بیانات در دیدار دانشجویان کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۲۴)

ایشان هم‌چنین در خصوص اهمیت حل مسائل فقهی ذیل نظام‌های استخراج‌شده معتقدند که مسائل جدید فقهی اگر به روش جزیره‌ای و با روش سابق ملاحظه شوند، مشکلی را حل نمی‌کنند و به کارآمدی حکومت منجر نمی‌شوند. (بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۹۰/۶/۱۷)

جریان فقه نظام به‌عنوان فقهی که رویکرد نظام‌محوری در آن اشراب شده باشد، سابقه‌ای طولانی در بین فقها ندارد و از این جهت، مباحث آن هنوز منقح نیست و به استحکام کافی نرسیده‌است و عملاً تنها قرائات متعدّد و متنوعی وجود دارد که در عین وجود مشترکاتی بین آنها، اختلاف‌نظرهای متعدّدی نیز به چشم می‌خورد. البته تقریباً اولین فقیه‌ی که این موضوع را به‌طور جدّی مطرح نمود و در مورد آن ادبیات علمی قابل توجّهی تولید کرد، آیت‌الله شهید سیّد محمدباقر صدر است.<sup>۱</sup>

پس از ایشان اندیشمندان متعدّدی سعی کردند که با بررسی و نقد نظر ایشان و ارائه‌ی تفسیرهای تکمیلی این مسیر را ادامه دهند و تلقّی دقیق‌تری از فقه نظام ارائه دهند. (ر. ک: فیاضی، محمّدی، ۱۴۰۱) اما این تلاش‌ها هنوز به نقطه‌ی قابل اتکا

۱. شهید سیّد محمدباقر صدر در کتاب «اقتصادنا» هرچند ناظر به اقتصاد اسلام و مذهب اقتصادی اسلام سخن گفته و از عباراتی غیر از «نظام» و «فقه نظام» استفاده نموده، اما توضیحاتی که در این خصوص ارائه داده‌است، کاملاً نشان‌دهنده‌ی نظرات‌شان در مورد نظام و فقه نظام است. ایشان با تفکیک بین دو مفهوم «مذهب» اقتصادی و «علم» اقتصاد تلاش می‌کند، نشان دهد اقتصاد اسلام - نظام اقتصادی اسلام - همان مذهب اقتصادی آن است که ریشه‌ی احکام و مفاهیم اقتصادی اسلام و عامل انسجام‌بخش به آنها است. در نظر ایشان مذهب اقتصادی (نظام اقتصادی) و با تقیّح مناط سایر نظام‌های اجتماعی، خودش مبتنی بر مبانی دیگری است که تعیین‌کننده‌ی ماهیت و چیستی آن بوده و به‌منزله‌ی علت‌های عمیق‌تر شکل‌دهنده به آن هستند. ایشان وقتی به این مبانی اشاره می‌کند، از آنها با عنوان نظریه‌های اسلام در این ساحات نام می‌برد. (صدر، اقتصادنا، ۱۴۱۷: ۳۹۷) به همین دلیل ایشان بین شأن فقیه در مقام کشف احکام و مفاهیم اقتصادی و شأن او در مقام کشف مذهب اقتصادی تفاوت قائل می‌شود و فقه مربوط به هرکدام را از هم تفکیک کرده‌است و اولی را «فقه الاحکام» و دومی را «فقه النظریات» می‌نامد. (همان: ۴۰۰)



و منتّحی نرسیده‌است و کماکان بحث در جریان و در حال شدن است. البتّه بین قرائات مختلف مزبور در عین وجود برخی افتراقات گریزناپذیر، اشتراکاتی نیز وجود دارد که اتفاقاً کارآمدی این رویکرد فقهی در مسیر تمدن‌سازی را تضمین می‌کند. در میان نگرش‌های موجود به فقه، نگرش فقه نظام بیشترین تأثیر را در ایجاد فقه تمدن‌ساز دارد.

### ۲-۳. فقه حکومتی غیرنظام

دسته‌ای از محققان با اتکا به مبانی کلامی مورد قبول امام خمینی (ره) که تشکیل حکومت در زمان غیبت را نه‌تنها مشروع، بلکه اساس دین دانسته‌اند و آن را بن‌مایه‌ی فقه برمی‌شمرند، (فاضل لنکرانی، سخنرانی در درس خارج، ۱۳۹۷/۹/۱۴) قائل به فقه اجتماعی و حکومتی بوده و آن را برای پاسخگویی به نیازهای امروزی لازم برمی‌شمرند؛ (همان) اما در عین حال، معتقدند که قبول این مطلب ملازمه‌ای با قبول فقهی متمایز از فقه موجود به نام فقه نظام ندارد و بلکه فقه نظام نیز معنای محصلی ندارد.

البتّه ایشان فقه حکومتی و فقه اجتماعی را به گونه‌ای تفسیر کرده‌اند که با فقه‌الاجتماع و فقه‌الحکومه یکسان انگاشته شده‌است؛ زیرا به رویکرد بودن وصف حکومتی و اجتماعی در عبارات مزبور اشاره نکرده‌است؛ ولی در مقابل بیان داشته‌اند که موضوع فقه اجتماعی مکلف جامعه است و فرد نیست. همین‌طور فقه حکومتی فقهی است که به احکام مورد نیاز حکومت می‌پردازد. این سخن به این معنا است که فقه اجتماعی مجموعه‌ی احکامی را بیان می‌کند که مکلف آن، جامعه است و این همان فقه‌الاجتماع است؛ در حالی که فقه اجتماعی رویکردی است که فقیه در تمام استظهاراتش باید مورد توجه داشته باشد؛ حتّی در مواردی که حکم فرد را استنباط می‌کند.

در مورد فقه‌الحکومه نیز همین‌گونه است؛ زیرا فقه‌الحکومه بخشی از فقه است که وظایف شرعی حکومت بماهی‌الحکومه را بیان می‌کند و این باب تنها باب در عرض بقیه‌ی ابواب فقهی است. در حالی که فقه حکومتی رویکردی فقهی است که



باید در تمامی ابواب فقه و در تمامی استظهارات مورد نظر قرار گیرد. در این دیدگاه، فقه موجود با زیرساخت‌هایی که در ناحیه‌ی مبانی دارد، تمام نیازهای حاکمیت در ساحت فردی، اجتماعی و حکومتی را پاسخ داده و نیازی به فقه جدید به‌عنوان فقه نظام نیست.

بنابراین، فقهی متفاوت از فقه موجود که در موضوع، روش، هدف و... با فقه موجود تفاوت داشته باشد، نداریم و معنایی نیز برای آن متصور نیست؛<sup>۱</sup> اما در موضوعاتی که حیثیات اجتماعی یا حکومتی دارند، حتماً باید این حیثیات را در موضوع مورد ملاحظه قرار داد و مبتنی بر آنها مرحله‌ی حکم‌شناسی را طی کرد؛ اما این نیازمندی هرگز به معنای در نظر گرفتن نظام و تحلیل موضوع در ضمن آنها و ایجاد فقه نظام نیست.<sup>۲</sup> قائلین به این اندیشه علی‌رغم انکار فقه نظام به معنایی که ذکر شد، معتقد به فقه‌های مضاف همچون فقه امنیت، فقه پزشکی، فقه اقتصادی، فقه الاجتماع، فقه الحکومه و... هستند و آن را از ضروریات فقه اجتماعی و حکومتی برمی‌شمرند.<sup>۳</sup>

۱. «اصلاً فقه نظامات نه تنها از نظر علمی ثابت نیست؛ بلکه یک امر خیالی دست‌نیافتنی است و نه تنها خدمت به فقه نیست؛ بلکه یک توقّف‌گاهی برای فقه خواهد بود... ما معتقد هستیم که امام از همین فقه و اصول موجود، حکومت را استخراج کرد نه فقه نظامات. ما در تمام سخنرانی‌ها و تعابیر امام در فقه و اصول چیزی به نام فقه نظامات نداریم. البته من دعوی بر سر لفظ ندارم؛ اما آقایان برای فقه نظامات موضوع مستقل، مکلف مستقل، روش استنباطی مستقل و ثواب و عقاب مستقل تصویر کرده‌اند. این در کجای دین و فقه ما وجود دارد؟... بالأخره امامی [امام خمینی] که این همه مبانی در فقه ایجاد کرد، به‌خصوص آن مبانی خطابات قانونی‌اش که من تعبیر کردم به منزله‌ی مبانی حرکت جوهری‌ی ملاحظه‌شده است و موجب تحوّل از اول تا آخر فقه می‌گردد. اگر معتقد به فقه نظامات بود، باید در جایی بدان اشاره می‌فرمود». (فاضل لنکرانی، محمّدجواد، درس خارج،

<http://fazellankarani.com/persian/scientific/22472/>)

۲. «عرض ما این بود که ما در فقه مسلماً چیزی به نام فقه نظام قضایی نداریم. به این معنا که بگوییم غیر از این احکام و قواعد قضائی یک نظام قضائی با یک موضوع و روش استنباطی دیگر وجود دارد. نه این که من در این مطلب تشکیک داشته باشم؛ ما معتقد هستیم که در همین مسائل قضائی، مثلاً اگر یک جرمی در جامعه اتفاق بیفتد، یک وقت از منظر فردی به آن نگاه می‌شود. مثل آن که سارق از خانه‌ای دزدی کرده و آسیب شخصی به فردی رسانده است. این یک عقوبتی دارد؛ اما اگر این دزد با سرقت یا اختلاس خود امنیت اقتصادی جامعه را چنان مختل کند که به میلیون‌ها نفر آسیب برساند، قطعاً حکم دیگری دارد. این کلامی کاملاً قابل قبول است. ولی به این معنا نیست که ما چیزی به نام فقه نظام قضایی داریم. البته شما نباید نظامی را که ما می‌گوییم و منکر آن هستیم، با حکومت اشتباه بگیرید! مقصود ما این نیست که اسلام برای مسائل اجتماعی و حکومتی حرفی ندارد. عرض ما این است که فقهی به نام نظامات نداریم». (همان)

۳. «به دنبال طرح مبانی افکار امام در باب حکومت، آرام‌آرام فقه سیاسی در حوزه‌ها مطرح شد و بعد هم به تناسب گسترش نیازهای نظام اسلامی این فقه‌های مضاف مطرح گردید و این نتیجه حاصل شد که اساساً در کنار فقه فردی یک فقه اجتماعی وجود دارد. موضوع فقه اجتماعی با موضوع فقه فردی مختلف است. فقه اجتماعی قواعد خاصی دارد و آثاری هم بر آن مترتب است... لازم است فقهایی که به مرحله‌ی اجتهاد



#### ۴. جمع‌بندی

با توجه به مطالب پیش‌گفته پیرامون تمدن و نیز تأثیر مستقیم رویکردهای فقهی در تولید تمدن نوین اسلامی، کارآمدترین رویکرد فقهی در تولید تمدن اسلامی، رویکرد فقه حکومتی و در ذیل آن رویکرد فقه نظام است.

#### مبانی فقهی پیرامون تشکیل حکومت

همان‌طور که در مقدمه بیان شد، ایجاد جامعه‌ی اسلامی و تشکیل حکومت اسلامی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تمدن‌سازی نوین اسلامی است. بنابراین، علاوه بر رویکردهای کلی اثرگذار در دانش فقه باید مبانی فقهی تشکیل حکومت نیز بررسی شود. موافقین و مخالفین تشکیل حکومت در زمان غیبت مبتنی بر مبانی کلامی اظهارنظر فقهی نموده‌اند. بررسی مبانی کلامی هر دسته، رسالت این نوشتار نیست و در اینجا فقط نظرات فقهی موافقین و مخالفین تشکیل حکومت و در هر قسمت نسبت این نظرات با رویکردهای فقهی را بیان می‌کنیم.

#### ۱. نظرات فقهی مخالف مشروعیت حکومت فقیه

برخی با استناد به ادله‌ی فقهی معتقدند حکومت فقیه در زمان غیبت دارای مشروعیت الهی نیست و شارع مقدّس چنین مشروعیتی به آن نداده‌است. طرفداران این دیدگاه به دلیل تنوّع مبانی و ادله به دو دسته تقسیم می‌شوند:

#### ۱-۱. عدم مشروعیت حکومت فقیه از باب حدّاقلی بودن اختیارات فقیه

برخی در زمان غیبت قائل به حقّ اجتهاد و افتا برای فقیه هستند؛ ولی بیش از آن، حقّی برای او قائل نیستند. به‌عنوان مثال، مرحوم صاحب جواهر در باب خمس به گروهی از فقها اشاره می‌کند که اعتقاد داشتند که فقیه می‌تواند حکم خمس را استنباط کند و به تبع آن مقلدین نیز می‌توانند براساس فتوای او خمس واجب خود را

---

رسیده‌اند، عده‌ای متخصص در فقه سیاسی یا فقه پزشکی یا فقه اقتصادی یا فقه امنیت یا شاخه‌های دیگر شوند... این‌ها از مسائلی است که ضرورت نظام ما است و نمی‌شود یک فقیهی بگوید ما به پزشکی چه کار داریم؟ فقیه باید قواعد مربوط به پزشکی را با توجه به سؤالات و نیازهای روز مورد تجدیدنظر قرار دهد و یک استنباط عمیقی را ارائه دهد». (همان)



محاسبه کنند و از اموال‌شان خارج کنند؛ اما نباید آن را به فقیه بدهند تا به مصارف خمس برساند؛ زیرا اختیار مصرف خمس تنها برعهده‌ی امام معصوم (ع) است. از این جهت، از نظر ایشان مؤمنین باید خمس خارج‌شده از اموال‌شان را در جای مطمئن‌ی نگهداری کنند تا نسل به نسل، دست به دست گردد و در نهایت در زمان ظهور امام زمان (عج) تقدیم آن حضرت شود. (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۶: ۱۶۵) این دسته از فقها که حتی در دریافت خمس و اداره‌ی مختصر مسائل مالی شیعیان، ولایتی برای فقیه قائل نیستند، پس به طریق اولی نسبت به تشکیل حکومت و برقراری دولت اسلامی نیز چنین ولایت و حقی برای فقیه قائل نیستند. (قاسمی، ۱۳۹۲: ۵۶)

### ۱-۲. عدم مشروعیت حکومت فقیه از باب عدم شمولیت امور حسبه

برخی علاوه بر ثبوت مقام تبیین‌گری، افتا و قضاوت برای فقیه در زمان غیبت معتقد به حق سرپرستی در امور حسبه برای فقیه نیز می‌باشند. البته در بین فقها دو دیدگاه در مورد قلمرو امور حسبه وجود دارد. برخی به دلیل این‌که در امور حسبه فقیه در مال غیر تصرف می‌کند، قائل به رعایت قدرمتیقن‌ها و در نتیجه قلمرو حدّاقلی هستند؛ (خویی، ۱۴۱۸، ۱: ۴۲۳) برخی نیز با استناد به مناط کلی «عدم رضایت شارع به افعال در آنها» از موارد قدرمتیقن عبور کرده و هر موردی را که مصداق ملاک مزبور باشد، داخل در امور حسبه می‌دانند. (شاهرودی، ۱۴۲۶، ۱: ۶۶۷) در مورد تولّی‌گری فقیه نسبت به امور حسبه نیز دو مبنا وجود دارد: برخی فقها معتقدند که مبنای تصرّفات فقیه در امور حسبه ولایتی است که از سوی شارع مقدّس به فقیه داده شده‌است؛ (کاشف‌الغطا، بی‌تا: ۹۳) در مقابل برخی معتقدند که از آنجا که فقیه در امور حسبه تصرف می‌کند، تنها از باب جواز تصرف می‌توان به او اجازه داد که این امور را در دست گرفته و تصرّفات لازم در آنها را انجام دهد. (خویی، ۱۴۱۸: ۴۲۳)

از این جهت، با توجه به تعریف و قلمرو امور حسبه و نیز مبنای جواز تصرّفات فقیه در این امور، نظرات فقها در این ساحت را به چهار دسته می‌توان تقسیم‌بندی کرد:

اول. تصرّفات فقیه در امور حسبه با قلمرو حدّاقلی بر مبنای جواز تصرف؛



(خویی، ۱۴۱۸، ۱: ۴۲۳)

دوم. تصرّفات فقیه در امور حسبه با قلمرو حدّاکثری بر مبنای جواز تصرف؛ (شاهرودی، ۱۴۲۶، ۱: ۶۶۷)

سوم. تصرّفات فقیه در امور حسبه با قلمرو معنای حدّاقّلی بر مبنای ولایت داشتن فقیه در تولّای این امور؛

چهارم. تصرّفات فقیه در امور حسبه با قلمرو معنای حدّاکثری بر مبنای ولایت داشتن فقیه در تولّای این امور. (نجفی، ۱۴۲۶: ۹۳)

از میان این چهار دسته فقهایی که قائل به معنای حدّاقّلی - چه بر مبنای جواز تصرف و چه بر مبنای ولایت - برای حسبه هستند، اقدام به تشکیل حکومت را برای فقیه مشروع ندانسته و آن را از وظایف فقیه نمی‌دانند.

رویگرد غالب این دیدگاه، فقه فردی است و تنها به حدّاقل‌ها بسنده می‌کنند. مخالفین تشکیل حکومت در زمان غیبت، نقشی در ایجاد تمدن اسلامی ندارند؛ زیرا اصلی‌ترین عنصر تمدن یعنی تشکیل حکومت دینی را نامشروع می‌دانند.

## ۲. نظرات فقهی موافق مشروعیت حکومت فقیه

برخی از فقها با استفاده از منابع و ادله‌ی فقهی، حقّ تشکیل حکومت برای فقیه و مشروعیت آن در دوران غیبت را ثابت می‌کنند. فقیهان موافق تشکیل حکومت را می‌توان در دو دسته‌ی کلی تقسیم نمود که در زیر به آنها اشاره می‌کنیم:

### ۲-۱. قائلین به مشروعیت حکومت فقیه از باب تعمیم امور حسبه

در بین فقهایی که به مشروعیت حکومت فقیه در زمان غیبت از منظر فقهی حکم کرده‌اند، برخی این حکم را از باب تعمیم امور حسبه به حکومت ثابت کرده‌اند؛ اما این گروه از فقیهان به دو گروه خردتر نیز قابل تقسیم هستند؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، مبنای جواز تصرّف فقیه در امور حسبه یا صرفاً از باب حکم تکلیفی جواز تصرف در این امور است یا مبتنی بر ثبوت ولایت در این امور برای فقیه است.



### ا. قائلین به مشروعیت حکومت فقیه با مبنای جواز تصرف در امور حسبه

این دسته از فقیهان علاوه بر این که معتقدند که فقیه متولی امر افتا، قضاوت و رسیدگی به امور حسبه است؛ برخلاف کسانی که نگاه حدّ اقلّی به امور حسبه دارند، در مصادیق و معنای حسبه تعمیم داده و هر آنچه را که مورد نیاز مسلمین است و شارع مقدّس راضی به اهمال و تعطیلی در آنها نیست، از مصادیق حسبه برمی‌شمارند. این دسته از فقها تصریح می‌کنند که تشکیل حکومت از موارد لازم و ضروری برای مسلمین است که شارع با معطل ماندن آن مخالف است؛ زیرا عدم وجود حکومت صالح برای مسلمین بالاترین ضرر را به ایشان می‌زند. بنابراین، تشکیل حکومت مذکور برای فقیه جایز و مشروع است؛ زیرا قدر متیقّن از تولی‌گری این امر مهم، فقیه جامع الشّرایط می‌باشد. (خویی، ۱۴۱۸: ۴۲۰-۴۲۳؛ تبریزی، ۱۴۱۶، ۳: ۱۸)

### ب. قائلین به مشروعیت حکومت فقیه با مبنای ثبوت ولایت برای فقیه در امور حسبه

برخی از فقهای که مشروعیت حکومت را از باب تعمیم امور حسبه می‌پذیرند، بر این مبنا هستند که فقیه از باب ولایتی که خدای تعالی به او داده است در امور حسبه تصرف می‌کند. بنابراین، اگر تشکیل حکومت نیز از امور حسبه است که نیاز مبرم مسلمین بوده و شارع مقدّس راضی به تعطیلی آن نیست، پس تولی‌گری او در مورد حکمرانی نیز از باب ولایت است و از این جهت فقیه در تصدّی حکومت دارای ولایت است. آیت الله سیّد علی سیستانی (سیستانی، ۱۴۱۴: ۲۰۴-۲۰۵) و آیت الله

آصفی (آصفی، ۱۴۲۶: ۱۹۷-۲۰۳) از فقهای هستند که قائل به این نظر هستند.

فقیهانی که قائل به تشکیل حکومت از باب تعمیم امور حسبه هستند، در بین رویکردهای پیش‌گفته بیشتر - و نه در همه‌ی موارد - قائل به رویکرد فردی هستند؛ زیرا محوریت مباحث در تحلیل موضوعات، ادلّه و احکام ناظر به وظایف فرد است و شرایط جامعه و حکومت نیست که عامل اصلی تحلیل در موضوع‌شناسی و حکم‌شناسی باشد. از این جهت، اگر مباحث اجتماعی نیز در این رویکرد مطرح می‌شود، ذیل وظایف و تکالیف فردی است و نه بالعکس؛ اما در فقه اجتماعی و



حکومتی وقتی وظایف و تکالیف فردی چه در ناحیه‌ی موضوع‌شناسی و چه در ناحیه‌ی حکم‌شناسی مورد بحث قرار می‌گیرد، ذیل چتر اقتضانات اجتماعی و حکومتی بوده و با این زاویه‌ی دید انجام می‌شود؛ زیرا قید اجتماعی و حکومتی در فقه اجتماعی و حکومتی بیانگر رویکردی است که در این فقه رعایت می‌شود. از این جهت، مرحله‌ی موضوع‌شناسی و حکم‌شناسی که در مرحله‌ی مهم استنباط احکام هستند با این رویکرد و با این زاویه‌ی دید باید انجام شود.

لذا وقتی این فقه از مسائل اجتماعی یا حکومتی سخنی به میان می‌آورد، مرادش تعیین تکلیف مکلفین از باب واجب کفایی یا وظایف شخص حاکم است و جامعه بما هی جامعه یا حکومت بما هی حکومت و حتی فرد در نسبت با روابط متداخلش با مسائل اجتماعی و حکومتی نیست. البته این رویکرد می‌تواند تضادی با مواجهه با مسائل اجتماعی و همین‌طور امکان تشکیل حکومت اسلامی نداشته باشد و همان‌طور که نشان داده شد، تجویزکننده‌ی مواجهه با مسائل اجتماعی و هم‌چنین تشکیل حکومت توسط فقیه نیز باشد؛ اما این تجویز از باب قائل‌شدن تکلیف برای جامعه در کلیت آن و همین‌طور حق ولایت و زعامت سیاسی برای فقیه نیست؛ بلکه در باب مسائل اجتماعی از باب تعیین احکام کفایی مکلفین و در باب حکومت‌داری از باب جواز تصرف فقیه در امور مسلمین از باب امور حسبه و در نتیجه تحفظ بر قدر متیقن‌ها است که طبیعتاً محدودیت‌های خود در اداره‌ی جامعه را نیز به همراه دارد.

## ۲-۲. قائلین به مشروعیت حکومت فقیه از باب ولایت

برخی از فقها براساس ادله‌ی فقهی، فقیه را نایب عامّ امام معصوم (ع) دانسته و همان ولایتی را که برای امام معصوم (ع) در تشکیل و اداره‌ی حکومت قائل هستند، برای فقیه جامع‌الشّرایط نیز قائلند. نیابت عام در نظر ایشان شامل همه‌ی شؤونی است که امام معصوم برعهده دارد. تشکیل حکومت و رهبری سیاسی جامعه‌ی اسلامی نیز یکی از شؤون امام معصوم است که در عصر غیبت نیابت آن به فقها سپرده شده است. فقیهان بزرگی همچون محقق حلّی، (حلی، ۱۴۱۳، ۴: ۴۶۴) محقق کرکی، (عاملی کرکی، ۱۴۰۹، ۱: ۱۴۲) مرحوم نراقی، (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۳۶) و صاحب‌الجواهر (نجفی، ۱۴۰۴، ۴۰:



۱۸) بر این نظر بوده‌اند. در بین معاصرین نیز امام خمینی (ره)، آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر و بسیاری از شاگردان ایشان که جزو مراجع و زعمای اصلی حوزه علمیه‌ی فعلی هستند، (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵: ۴۴۷-۴۴۸ و جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۰۷-۲۱۱) از جمله فقهای هستند که بر این عقیده هستند.

در بین نظرات این دسته از فقها با توجه به ملاک ظرفیت تمدن‌سازی، مطالب قابل توجهی وجود دارد که در این بخش به آنها می‌پردازیم. از جمله‌ی این مباحث اختلاف‌نظرهایی وجود دارد که در مورد سعه‌ی ولایت فقیه در تشکیل حکومت مطرح است. به این معنا که آیا ولایت فقیه تنها در ساحت اجرای احکام اسلامی معنا دارد یا در ناحیه‌ی تقنین و قانون‌گذاری نیز دارای ولایت است.

#### أ. ولایت در اجرا، ولایت در تقنین

فقیهانی که تشکیل حکومت توسط فقیه در زمان غیبت امام معصوم (ع) را مشروع دانسته و سرپرستی او نسبت به حکومت و جامعه را از جنس ولایت بر مؤمنین می‌دانند، نظرات مختلفی در مورد قلمرو این ولایت ارائه داده‌اند. ملاحظه‌ی نظرات ایشان نشان می‌دهد که قدرمتیقن اثبات ولایت برای فقیه در تشکیل و اداره‌ی حکومت، ولایت در اجرای احکام است؛ زیرا قاطبه‌ی ایشان معتقدند که فقیه‌ی که حکومت تشکیل می‌دهد و به‌عنوان حاکم اسلامی به سرپرستی جامعه و حکومت می‌پردازد، ابتدا باید در متون و منابع دینی اجتهاد کند و نظرات شارع مقدّس در ابعاد مختلف زندگی اعم از امور اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاست داخلی و خارجی، منابع طبیعی، جنگل‌داری و... را استنباط نماید و در مرحله‌ی دوم به اجرای دقیق آنها بپردازد. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۴۴)

یکی از مهم‌ترین مشکلات در مرحله‌ی اجرا، مسأله‌ی تراحم احکام در مقام تحقق خارجی است. در مواردی که در دایره‌ی احکام فردی و ناظر به مکلف فردی تراحم رخ می‌دهد، در برخی موارد این خود مکلف است که مورد اهمّ را تشخیص می‌دهد و در مواردی نیز فقیه می‌گوید که مورد اهمّ کدام است؛ اما وقتی همین تراحم صورت اجتماعی پیدا می‌کند، علاج آن و تشخیص اهمّ نسبت به مهم و در نتیجه



اجرای حکم اهمّ در مقام واقع تنها باید توسط فقیه دارای مقام ولایت صورت گیرد. در غیر این صورت، جامعه دچار هرج و مرج و حکمرانی، دچار اختلال می‌شود. در این موارد، فقیه بدون این که تغییری در نفس احکام اهمّ و مهم بدهد، با در نظر گرفتن مصلحت عمومی جامعه‌ی مسلمین حکم اهمّ را تشخیص می‌دهد و در نتیجه حکم شرعی مهم را به صورت موقت متوقف می‌نماید و حکم شرعی اهمّ را اجرا می‌کند. (همان: ۲۴۵)

از این موارد در مقام حکومت‌داری و اداره‌ی جامعه به میزان زیادی رخ می‌دهد. از این جهت، اگر فقیه چنین اختیار و ولایتی را نداشته باشد، اساساً قادر به اجرای احکام اسلامی توسط حکومت نیست و در نتیجه جامعه‌ی اسلامی دچار بحران‌های متعدّد می‌شود و حتّی غرض اصلی از تشکیل حکومت که اجرای احکام دینی بود، محقق نمی‌شود. بنابراین، در این مرحله در بین کسانی که قائل به ولایت برای فقیه در مقام حکمرانی هستند، اختلافی وجود ندارد.

اما نکته‌ای که در بین طرفداران ثبوت ولایت برای فقیه در مقام حکمرانی موجب اختلاف شده است، این مسئله است که آیا فقیه علاوه بر ولایت در اجرای احکام اسلامی، ولایت در تقنین نیز دارد یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا فقیه علاوه بر این که می‌تواند در مقام اجرا، زمینه‌ی اجرای احکام در جامعه را فراهم کند و بین موارد اهمّ و مهم تصمیم بگیرد، آیا خود نیز می‌تواند در کنار احکام اولی و ثانوی الهی حکمی را جعل کند یا تنها باید در دایره‌ی احکام جعل شده اقدام نماید؟

البته زیرساخت اصلی پاسخ به این سؤال، پاسخ به سؤال دیگری است که آیا اسلام در همه‌ی موضوعات مورد نیاز انسان حکم دارد یا اساساً در برخی موضوعات حکمی صادر نکرده و صدور حکم آنها را به خود انسان‌ها واگذار کرده است؟ برخی مثل شهید صدر معتقدند که بخشی از دایره‌ی موضوعات وجود دارد که شارع مقدّس در خصوص آنها حکمی انشا نکرده و صدور حکم در مورد آنها را به ولیّ امر سپرده است که براساس اهداف کلی اسلام و براساس مقتضیات زمان به صدور حکم در مورد آنها اقدام نماید. ایشان این دایره از موضوعات را «منطقة الفراغ» نامیده است و معتقد است که اختیار صدور حکم در مورد موضوعات مربوط به این محدوده



برعهده‌ی فقیه‌ی گذارده شده است که دارای ولایت در امر حکومت داری است.

(صدر، ۱۴۱۷: ۳۸۰)

در مقابل، برخی از فقها معتقدند که هیچ موضوعی از افعال انسان‌ها نیست؛ مگر این‌که از جانب خدای تعالی حکمی برای آن انشا شده (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵: ۵۰۹) و در لوح محفوظ برای همه‌ی موضوعات، احکام مخصوص آن جعل شده است. لکن در مقام بیان توسط شارع مقدّس، برخی موضوعات به صراحت مورد اشاره قرار گرفته و احکام‌شان صادر شده و برخی نیز به صراحت مورد اشاره قرار نگرفته و در ضمن اطلاعات و عموماً به آنها پرداخته شده و از این رهگذر احکام‌شان بیان گشته است. بنابراین، برعهده‌ی فقیه است که با به‌کارگیری روش استنباط، احکام مزبور را از منابع دینی کشف نماید و در اختیار جامعه قرار دهد و براساس آن عمل کند. (همان: ۵۱۷)

در بین این دو دسته، طبیعتاً کسانی که قائل به منطقه‌الفراغ - محدوده‌ی ما لانص فیه - بوده و قائل به اختیار فقیه برای قانون‌گذاری در آن محدوده هستند، معتقد به ولایت در تقنین برای فقیه در کنار ولایت در اجرا نیز هستند؛ اما دسته‌ی دوم از ایشان لزوماً این‌گونه نیستند.

مطالعه‌ی نظرات فقهایی که از یک‌سو قائل به ثبوت ولایت برای فقیه در مقام حکمرانی هستند و از سوی دیگر، نظریه‌ی منطقه‌الفراغ را نفی کرده و معتقدند که همه‌ی موضوعات دارای احکام خاص خود در لوح محفوظ هستند، نشان می‌دهد که برخی در عین حال معتقد به ولایت در تقنین برای فقیه نیز می‌باشند؛ ولی برخی دیگر معتقد به این حق نبوده و تنها ولایت در اجرا را در مقام حکمرانی برای فقیه ثابت می‌دانند. آیت‌الله جوادی آملی (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۵۱) و آیت‌الله مکارم شیرازی (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵: ۵۱۵-۵۱۴) در این دسته قرار می‌گیرند. نتیجه‌ی نظرات این دسته از فقها این است که حکم حکومتی امری خارج از احکام اولی و ثانوی نیست و در نتیجه حکمی مجزای از آنها که حاکم بر آنها باشد، نمی‌باشد. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ۳: ۵۶۳) در نتیجه در نظر ایشان معنای مطلقه در عبارت ولایت مطلقه‌ی فقیه به معنای ولایت فراگیر در مقام اجرای احکام است و نه تقنین. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۴۸-۲۵۱)



نکته‌ی قابل توجه این است که این دسته از فقها در عین این که حق تقنین در دایره‌ی احکام کلی را از فقیه نفی می‌کنند، ولی قائل به ولایت و اختیار فقیه در وضع قوانین جزئیّه که برای اجرای احکام کلی لازم هستند و زمینه‌چینی لازم برای اجرای احکام کلی را برعهده دارند، می‌باشند. (مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۵: ۵۰۸)

در برابر این دیدگاه، فقهای قرار دارند که علاوه بر ولایت در اجرا برای فقیه قائل به ولایت در تقنین هم هستند. امام خمینی (ره) یکی از این فقها است و معتقد است که اگر ولایت فقیه در امر حکمرانی تنها در محدوده‌ی اجرای احکام اولی و ثانوی باشد، موجب تعطیلی حکومت و بی‌معنابودن آن می‌شود. (امام خمینی، ۱۳۸۹، ۲۰: ۴۵۰)

ایشان معتقدند که احکامی که برای اداره‌ی حکومت است، خودشان احکام مستقلی هستند که براساس ملاک مصلحت جامعه‌ی مسلمین و حکومت اسلامی جعل می‌شوند و نمی‌توان گفت که این‌ها جزو احکام اسلام نیستند و در نتیجه در عرض احکام اولی و ثانوی در دایره‌ی شرع قرار ندارند. دلیل اول ایشان این است که حکومت و ایجاد چنین حقی برای فقیه که بتواند چنین قوانینی که از لوازم قطعی حکومت‌داری است، وضع نماید جزو احکام اولیه‌ی اسلام است و در نتیجه هر قانونی که رهاورد این فرآیند است، مورد تأیید شارع مقدّس بوده و در نتیجه در دایره‌ی احکام الهی قرار می‌گیرد (همان: ۴۵۱) و از این جهت مخالفت با آن معصیت است. در کنار این دلیل، دلیل دیگری نیز اقامه می‌کنند که پیامبر اکرم (ص) در بین مردم سه شأن داشت که عبارتند از: مقام نبوت و رسالت، مقام ریاست و سیاست جامعه و مقام قضاوت. فقیه به غیر از مقام نبوت و رسالت واجد دو شأن دیگر که برای تنظیم امور مسلمین لازم هستند و از این جهت از سوی خدای تعالی به پیامبر اکرم (ص) تفویض شده‌اند، می‌باشد. (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۱۰۵-۱۰۶)

بنابراین احکامی که در مقام ولایت و سیاست جامعه برعهده‌ی پیامبر (ص) و در نتیجه ولی فقیه گذارده شده‌است از قبیل احکامی که مربوط به شأن اول یعنی مقام بیان شریعت مقدّسه است، نمی‌باشد و خود محدوده‌ی مستقلی است که قواعد



خاص خود را دارد. از آنجا که این دسته از احکام نیز مورد توجّه شارع مقدّس بوده و براساس آیات شریفه مورد اشاره، مورد امر الهی هستند؛ پس دایره‌ی احکام الهی به غیر از احکامی که در شأن رسالت و تبلیغ احکام الهی بیان شده‌اند و به لحاظ فنی شامل احکام اولی و ثانوی می‌شوند، شامل احکامی که در مقام دوّم از سوی پیامبر (ص) یا نائبین ایشان صادر شده‌است، نیز می‌باشد. این احکام، احکام حکومتی هستند که فوق احکام اولی و ثانوی بوده و تنها در مقام تراحم بین آنها صادر نشده‌اند. (امام خمینی، ۱۳۸۹، ۲۰: ۴۵۰-۴۵۱)

### ب. فقه اجتماعی و فقه حکومتی، رویکردهای غالب

نکته‌ی مهم در خصوص اندیشه‌ی فقهی این دسته از فقها که قائل به ولایت برای فقیه در تصدّی حکومت هستند، این است که ایشان از آنجا که معتقدند فقیه در حکمرانی و اداره‌ی جامعه باید براساس فقه عمل کند، در نتیجه تلقّی توسعه‌یافته‌تری از فقه نسبت به فقه فردی دارند؛ چراکه رویکرد غالب آنها در استنباط و استظهارات فقهی براساس رویکرد اجتماعی و حکومتی است. زیرا حکمرانی آن هم در جوامع پیچیده‌ی امروزی دارای اقتضانات گسترده‌ای است که تنها با تمرکز بر فعل مکلف فردی و صرف نظر از مناسبات اجتماعی و حکومتی نمی‌توان به نیازهای آن پاسخ داد. از این جهت، رویکرد ایشان به فقه عمدتاً اجتماعی و حکومتی است. نتیجه‌ی این رویکرد نیز این است که چه در مقام موضوع‌شناسی و چه در مقام حکم‌شناسی و بررسی ادله‌ی مناسبات و روابط اجتماعی و حکومتی موضوع و حکم مدّ نظر قرار می‌گیرد و تحلیل‌ها بر این اساس انجام می‌شود.

### نتیجه‌گیری

در هر تمدّنی کیفیت و حدود و ثغور روابط اجزای جامعه و نیز نظامات مورد نیاز اداره‌ی جامعه عمّ از نظام فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مبتنی بر جهان‌بینی و ایدئولوژی آن تمدّن تبیین می‌شود. از آنجا که هر یک از نظامات مورد نیاز اداره‌ی جامعه باید توسط حاکمیت جامعه مدیریت و اجرا شود، برخورداری



از نظام سیاسی کارآمد از عناصر اصلی تمدن‌سازی به‌شمار می‌رود. بنابراین نوع حکومت، نوع روابط بین مردم و حاکمیت و بالعکس نوع مواجهه‌ی حاکمیت با مردم و نیز کیفیت روابط بین انسان‌ها از مهم‌ترین شاخص‌های هر تمدن به‌شمار می‌رود. در دانش‌های اسلامی بیان بخش عمده‌ای از این روابط، برعهده‌ی فقه است. دانش فقه مبتنی بر مبانی کلامی خود، متکفل بیان بایدها و نبایدهای روابط بین انسان‌ها، نوع حاکمیت و نیز الزامات اجرایی آن توسط حاکم است و این به‌معنای دارابودن ظرفیت تمدن‌سازی دانش فقه است. بر این اساس، برخی از فقها که براساس مبانی کلامی خود قائل به عدم مشروعیت حکومت توسط فقیه در زمان غیبت هستند، عملاً تمدن‌سازی جدید را از فقه مورد استنباط خود سلب می‌کنند. در مقابل، کسانی که برای فقیه مشروعیت تشکیل حکومت را قائل هستند، شرط اول اثرگذاری عمیق در فرایند تمدن‌سازی نوین اسلامی را واجد هستند؛ اما بین دسته‌ی دوم نیز نوع رویکرد فقهی فقیه در استنباطات مهم است؛ زیرا فقیه در استنباط خود مبتنی بر قواعد استظهار و اصالت ظهور عمل می‌کند و در نتیجه رویکردهای او که متخذ از منظومه‌ی فکری او و نوع تلقی‌اش از کلیت دین و شرایط مکانی و زمانی کنونی است، بسیار تأثیرگذار است.

در این ساحت، سه رویکرد فقه فردی، فقه اجتماعی و فقه حکومتی در استنباطات قابل توجه است که به نظر می‌رسد به دلیل ضرورت برخورداری تمدن از جامعه و حکومت، رویکرد اجتماعی و حکومتی رویکردهای مناسب‌تری برای نقش‌آفرینی تمدنی فقه هستند. البته در رویکرد حکومتی به استنباطات نیز برخی قائل به فقه نظام بوده و برخی نیز منکر آن هستند. کسانی که قائل به فقه نظام هستند، معتقدند اسلام دارای نظام‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، مدیریتی، فرهنگی، آموزشی، خانواده و... است که فقه نظام احکام مربوط به این نظام‌ها را بیان می‌کند، هرچند که برخی طراحان این نظام‌ها را نیز برعهده‌ی فقه می‌گذارند. طبیعی است که در میان رویکردهای مطرح‌شده رویکرد اجتماعی - حکومتی و آن هم با رویکرد فقه نظام برای ایفای نقش تمدنی برای فقه مناسب‌تر است.



البته براساس معیار مشروعیت یا عدم مشروعیت تشکیل حکومت توسط فقیه در زمان غیبت، برخی از فقها قائل به عدم مشروعیت تشکیل حکومت دینی توسط فقیه هستند. در مقابل فقیهانی هستند که مشروعیت تشکیل حکومت دینی را در زمان غیبت می‌پذیرند. قائلین به مشروعیت تشکیل حکومت دینی در زمان غیبت به چند دسته تقسیم می‌شوند: برخی حکومت فقیه را از باب تعمیم امور حسبه مشروع می‌دانند. این فقها یا بر مبنای جواز تصرف فقیه در امور حسبه و یا بر مبنای ولایتی که فقیه در امور حسبه دارد، تشکیل حکومت را برای فقیه جایز می‌دانند.

برخی دیگر از قائلین به مشروعیت تشکیل حکومت، مبتنی بر ولایتی که فقیه در زمان غیبت بر سایر مؤمنین دارد، تشکیل حکومت دینی توسط فقیه را جایز و مشروع می‌دانند. البته در مورد سعه‌ی ولایت فقیه در تشکیل حکومت، اختلاف نظرهایی مطرح است. برخی ولایت برای فقیه را تنها در ساحت اجرای احکام اسلامی مشروع دانسته و برخی در ناحیه‌ی تقنین و قانون‌گذاری نیز برای فقیه شأن ولایت قائل هستند. در بین این نظرات، کسانی که قائل به عدم مشروعیت حکومت در زمان غیبت هستند، از آنجا که اصلی‌ترین عنصر تمدن یعنی تشکیل حکومت را نامشروع می‌دانند، نقشی جدی در ایجاد تمدن اسلامی ندارند. در میان موافقین مشروعیت، تشکیل حکومت نیز قائلین به ولایت برای فقیه نسبت به قائلین مشروعیت تشکیل حکومت بر مبنای امور حسبه ظرفیت بیشتری در تمدن‌سازی دارند. در میان قائلین به مشروعیت تشکیل حکومت مبتنی بر ولایت نیز قائلین به ولایت در هر دو حیطه قانون‌گذاری و اجرا بیشترین اثرگذاری را در تمدن‌سازی داشته و بقیه‌ی نظرات در مراتب بعدی قرار خواهد گرفت.



## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آصفی، محمدمهدی (۱۴۲۶ق)، الاجتهاد و التقليد و سلطات الفقيه و صلاحياته، قم: مؤسسه دایرةالمعارف الفقه الاسلامی.
۳. بیروآلن (۱۳۷۵)، فرهنگ علوم اجتماعی، (باقر ساروخانی: مترجم)، تهران: کیهان.
۴. خمینی، روح‌الله (۱۳۸۹)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
۵. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۱ق)، کتاب‌البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
۶. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۵ق)، بدائع الدرر فی قاعده نفی الضرر، چ سوم، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
۷. جعفری، محمدتقی (۱۳۷۳)، فرهنگ بیرو، فرهنگ پیشرو، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵)، ولایت فقیه، ولایت فقاها و عدالت، قم: مرکز نشر اسراء.
۹. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۳ق)، مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، چ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهی مدرسین حوزه علمیّه قم.
۱۰. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق)، موسوعة الامام الخوی، التّنیقح فی شرح العروة الوثقی، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخونی.
۱۱. سیستانی، سید علی (۱۴۱۴ق)، قاعدهی لاضرر و لاضرار، قم: دفتر آیت‌الله سیستانی.
۱۲. شاه‌رودی و جمعی از محققان (۱۴۲۶)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل‌بیت (ع)، مؤسسه دایرةالمعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل‌بیت (ع)، چ اول، قم: بی‌نا.
۱۳. صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۷ق)، اقتصادنا، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۱۴. عاملی کرکی (محقق ثانی)، علی بن حسین (۱۴۰۹ق)، رسائل المحقق الکرکی، قم: کتابخانهی آیه‌الله مرعشی نجفی و دفتر نشر اسلامی.
۱۵. قاسمی، محمدعلی (۱۳۹۲)، ولایت سیاسی فقیهان، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
۱۶. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ق)، استفتانات جدید، چ دوم، قم: انتشارات مدرسهی امام علی بن ابیطالب (ع).
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ق)، انوارالفقاها (کتاب‌البیع)، قم: انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (ع).
۱۸. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ق)، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، چاپ دوم، قم: نشر تفکر.
۱۹. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۰. نجفی (کاشف الغطاء)، محمدحسین بن علی بن محمدرضا (۱۴۲۶ق)، الفردوس الأعلی، (طباطبایی، سید محمدعلی قاضی: مصحح)، قم: بی‌نا.
۲۱. نراقی، احمد بن محمدمهدی (۱۴۱۷ق)، عوائد الاثام فی بیان قواعد الأحکام، قم: انتشارات دفتر تبلیغات



اسلامی حوزه‌ی علمیّه‌ی قم.

۲۲. واعظی، احمد (۱۳۹۸)، رویکردهای فقهی، قم: دانشگاه باقرالعلوم (ع).  
۲۳. هانتینگتون (۱۳۷۸)، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

### مقالات

۱. ارسطا، محمّدجواد (بهمن و اسفند ۱۳۹۰)، «فقه نظام‌ساز»، مجله‌ی سوره مهر، شماره ۵۶ و ۵۷.  
۲. ایزدهی، سیدسجاد، «امام خمینی و ارتقاء جایگاه فقه حکومتی»، مجله‌ی حکومت اسلامی، شماره ۶۴، ۱۳۹۱.  
۳. قیاضی، مسعود و روح‌الله محمّدی (بی‌تا)، «فقه نظام از رهگذر بررسی نظرات مختلف و تبیین رابطه‌ی آن با علوم انسانی اسلامی»، مجله‌ی حقوق اسلامی، تهران، ش ۷۴، ص ۱۵۹-۱۸۳.  
۴. خامنه‌ای، سیّد علی، <https://khamenei.ir/>  
۵. رشاد، علی‌اکبر، سخنرانی در همایش ملی «فلسفه‌ی فقه نظام»: <http://ijtihadnet.ir/>  
۶. علیدوست، سخنرانی در همایش ملی «فلسفه‌ی فقه نظام»، ۶/۹/۱۳۹۸، <http://a-alidoost.ir/>  
۷. محمّدجواد فاضل لنکرانی، درس خارج در آدرس: <http://fazellankarani.com/persian/scientific/22472>